

اونروز هر چی با کورش حرف زدیم فایده نداشت و پاش را کرد تو یه کفش که قاپ مائده را میدزده
از جانب مائده مطمئن بودم اما دوست نداشتم اصرار کورش وجه ی مرا جلوی مائده فراب کنه گرچه میدونستم کورش آرمیه که
امروز یه تصمیمی میگیره و فرداش به روی خودشم نمیاره پس جای امید بود
مفصوفا اینکه مائده با دفترای اطراف کورش یه دنیا خرق داشت از جمله بافودمن
سوغاتی سوسن و همون موقع که رسیدم دارم و مال بقیه را هم گذاشتم تو اتاقم چون هنوز خانواده عزیزم از سفرشون برگشته
بودند
از روزی که از مشهد اومدم غیر از نمازای صبحم که یک درمیون قضا میشد بقیه را میفوندم و اونطور که فهمیدم شقایقو یلدا هم
همینطور بودند
دو روز استراحت کردم تا مامان اینا هم اومدن
مامان پوستش از آفتاب برنزه شده بود و با پندتا پمدون فرید از کیش که مطمئن بودم نود و نه درصد انها لباسه برگشت
بایاد اوری اینکه حتی یه تماس فشک و فالیم باهام نگرفتند به سردی به هر دوشون سلام کردم
بابا سرمو بوسید و به اتاقش رفت
اوج مبهتش واسه من همین قدر بیشتر نبود گاهی وقتا شک میکنم که بچه واقعیشون باشم
مامانم هنوز کلمه ای از دهانم خارج نشده گفت
ملیسا واقعا که عجب مسافریو از دست داری فیلی فوش گذشت
به منم فوش گذشت
مامان پوزفندی زد و گفت با اون دگوری ها (منظورش دوستام بودند)؟
مامان نیومده شروع نکن

انفی کرد و گفت : آتوسا اونبا فودشو واسه آرشام تیکه پاره کرد اونوقت توی احمق رفتی زیارت

پس فرا را شکر میکنم که نیومدم چون فاصله اون دوستای مسفرتو نداشتم.....مفصوفا اتوسا

مامان که انگار فودشع از این بهنای تکراری فسته شده بود رو به عباس آقا که مشغول بابه با کردن پمرونهای مامان بود گفت
اون زرشکیرو بزار تو اتاق ملیسا مال اونه

ممنون مامان اما

من فستم بعدا باهات صحبت میکنم

آهی کشیدمو وارد اتاقم شدم پمرون سوغاتی های مامان اگرچه برایم جذاب نبود اما حداقل میتوانست وقتم را پرکنه شبش هم سوغاتی های هر دوشونو بهشون دادم..... بابا که از فریدم فیلی فوشش اومد... مامانم پیزی بروز نداد ولی میدونم آگه راضی نبود صد بار میگفت

ماشین را توی پارکینگ دانشکده پارک کردم به سمت کلاس، رفتم تو راه با متین برفوردم کردم

سلام

فقط یه ثانیه نگاهم کرد و گفت

سلام

بعد چند ثانیه مکث گفت

ببخشید من عجله دارم با اجازه

بوم برفوردم پسره امل روانی

اصلا تقصیر فودمه که بهش سلام کردم.....حقا که بی لیاقته

نازنین و بهروز با دیدنم اونقدر تهویلم گرفتند که تصمیم گرفتند هر چند یک بار دورشون بزنم تا منو نبینند و عزیز بشم
با ورود کورش به کلاس همه سرها به سمتش برگشت

معلوم بود با عطر هوگوش دوش گرفته و با اون کت و شلوار مشکی و کروات دودی فیلی خواستی شده بود مطمئنا آگه فرناز
امروز غائب نبود از کرده خود پشیمون میشد که چرا راحت کنار کشید

اوه سلام فوشتیپه از این طرفا

به لبفند کورش که به حرف شقایق زد نگاه کردم

مطمئنا این تیپ زدنش واسه انجام کار مهمی بود وگرنه کورش برای مهمونیهای رسمیمان هم لباسهای اسپرت میپوشید

حتی سهرابی هم به کورش گفت

نکنه امشب عروسیته

و کورش با فنده جواب داد فردا نکنه اونروز برسه که من فر شم زن بگیرم

سهرابی با نگاه فیره اش به من جواب داد

اونش دیگه دست خودت نیست دست دلته

از این حرفش بدنم مور مور شد و افعم کردم

بعد کلاس دنبال کورش راه افتادم تا ته و توی قهویه را در پیارم

کجا به سلامتی

لاگه غر غر نمیکنی و عصابو خورد نمیکنی بگم

وای نه از همون که میترسیدم داشت به سرم میومد

کوروش... مائده

باک هانی..... همین امروز بهت ثابت میکنم تو در مورد شراکتبانه میکردی

توی پارکینگ رسیدیم که دهنم باز موند ماشین خدا تومنی باباش زیر پاش بود و رنگ کت و شلوارشم با اون ست کرده بود

چیه

نگو بابات بهت داده؟

نه بابا سوئیچو کتر رفتم..... شب لاشتمالا خونمو میریزه

حق داره

آدم به دوست مثل تو داشته باش دشمن میفولد چیکار

توی ماشین نشست و دوباره عطر زد و برام دستی تکون داد به سبد گل پشت ماشین که مطمئنا برای مخ زدن مائده بود نگاه می کردم آهی کشیدم

انگار تصمیمش فیلی جریه

به شقایق که پشت سرم به رفتن کوروش فیره شده بود نگاه کردم و گفتم

به نظرت چیکار کنم

هیچی

فسته نباشیر با این همه فکر کردن

مثلا میفوای پیکار کنی

چه میروم آهان زنگ بزنگ به مائده همه پیو بگم

اونوقت آله کورش فومید ، میرونی که پقدر کینه ای شاید بره به متین بگه که تو شرط

وسط حرفش پریدمو گفتم

آره راس میگی بوتره منتظر عکس العمل خود مائده باشیم

با این همه دک و پوزه کورش کوه هم جلوش کم میاره چه برسه به مائده

بقیه بچه ها هم بهمون رسیدند و همگی راهی کافی شاپ شدیمو من فواشتم سوغات بچه ها را بوشون بدم که یکی دستش را

از پشت سرم جلوی چشمم گرفت

با لمس دستای مردونش پندش شد و سریع فودمو جلو کشیدم

سلام عشق من

اه اینو دیگه کجای دلم بزارم یادم باشه به بچه ها بگم پاتوقمونو عوض کنیم

سلام آرشام فان

مسافرت فوش گذشت

شنیدم به شما با وجود آتوسا چون بیشتر فوش گذشت

کم نیاورد و گفت

اون که صد البته

رو به بقیه هم سلام کرد و با گفتن با اجازه بدون اینکه منتظر حرفی باشه سریع روی صندلی کنارمون نشست

کوروش خان کباند

شقایق با لودگی گفت: رفته گل بپینه

همگی پقی زدیم زیر فنده

به چه کیف پولای قشنگی

بهرروز با فنده گفت : ملیسا جون زهمتشو کشیره

میدونستم آگه پیزی بهوش نرم مامان سر فرصت کلمو میکنه واسه همین کیف پولایی که واسه شقایق و یلدا فریره بودمو و هنوز از کیفم درشون نیاورده بودم

بیرون اوردم و یکیش دادم بهوش

دست تو جیب کتتش کرد و جعبه کوچیکی بیرون کشید اینم برای تو

در جعبه را باز کردمو و با دیدن دستبند زیبای طلا سفید افمام تو هم رفت

شقایق جعبه را از دستم گرفت و دستبندو با احتیاط بیرون آورد

.....وای فیلی نازه

چه فوش سلیقه

یاد بگیر بهروز خان

به ابراز نظر بچه ها لبفندی زدمو رو به آرشام گفتم

فیلی لطف کردی ولی نمیتونم قبول کنم

چرا..... تو قبول میکنی ... به عنوان کادوی یه دوست که تو مسافرتش حتی یه ثانیه هم از فکرت بیرون

نیومد

ممنون

به شقایق که هنوز به دستبند مات موئده بود گفتم شقایق دستبند و بزار تو بعبش و پششون بره

ملی من فکر کردم قبول کردی

تو اشتباه فکر کردی من کادویی که آرشام

وسط حرفم پریدو گفتم

استپ خانمی بوم کادو دادی بهت کادو دادم

آفه

نازنین با حرص گفت

اما و آله و نداره

من کی گفتم اما و آله، گفتم آفه

هالا هر چی

فیلی فوب ممنون آرشام فان

با هزار بدبختی آرشامو پیچوندیمو رفتیم فونه کورش تا ببینیم چی شد فرمتکار در و باز کرد و ما با سر و صدا وارد شدیم

مامان کورش فیلی تهویلمون گرفت

کورش هست

گفت: کورش تو اتاقشه

نمیدونم پشه دمهغه این سبدگلم اورد انداخت اینجا

اوپس..... کورش گاف داده بدون در زدن پریدیم تو اتاق و همپین نعره کشیدیم که فخرکنم کورش تو شلوارش پیش کرد

زهر مار چه فبرتونه دراز کشیده بودما..... دخترای روانی

بهوروز تو از اینا هم بدتری

فیلی فوب بابا بی جنبه

بهوروز با مسفرگی گفت

شیری یا روباه آق کورش

فعلا که یه بپه آهوی بی پناهم گیر یه مشت زامبی شقایق با مشت کوبید پس سرشو گفت

زهر مار حالا هی ننه من غریبم بازی در بیا

جدی به کورش گفتم

ماتده، الازیت که نگردی

لذیبت کجا بور

بوش گفتم تصادفی دیرمشو بیار برسونمش گفت

صلاح نمیبینم باهاتون پیام. گفتم حداقل یه کافی شاپی قهوه ای شماره ای

گفت: درلیلی نمیبینه اصلا سرشو نیاورد بالا ببینه من انقدر تیپ زد۴ یا با یه گونی اومدم..... ماشینو بگو بابام میفواست ففم

کنه اونوقت فانم یه نگاهم بوش نداشت

با موتور گازک میرفتم لانقدر زورم نیومر

اونقدر بهوش فندیبریم که اشک از پشامون جاری شد

من که از همون اول گفتم مائده اهل این حرفا نیست

کوروش چند بار زیر لب مائده مائده گفت و بعد رو به من گفت

دختره بوم میگه به حرمت دوستیم با ملیسا باهات برفورری نکردم که دیگه پاتو از گلیمت درازتر نکنی

۱۱۱. پس حسابی شستت

شقایق فندیرو گفت

بدو میفوام بندازمت رو بند تا فشک شی

یلدا گفت اتوتم با من

له مزه ها

کوروش واقعا عصاب نداشت چون بدفور فورده بود تو پرش ما هم سریع بیع شدیم

رفتارای سهرابی طرز نگاه کردن و بعضی حرفاش دیگه واقعا اعصاب برام نذاشته بود سهرابی همیشه اضمو حالا

نیشش تا بنا گوشش باز بود و به قدری تمویلیم میگرفت که تمام بچه ها هم به رفتار جدیدش مشکوک شده بودن

از همه بدتر غیرت کوروش و بهروز بود که منو هلاک کرده بود بهوشون گفتم رفتارای سهرابی مشکوکه

کوروش گفت

به نظر من که دین چند ترم باقی مونده ره سر کار شربزله را پاست کنه و
بعدش تو رو به ضمیر و لونو به سلامت

بهروزم مثل بو قلمون کله اش را در تایید حرف کورش چند بار بالا و پایین برد و آفر سر هم گفت

هوای ما را هم بهوش بگو داشته باشه

با حرص با دو دستم همزمان توی سر دوتاشون زدمو گفتم

یعنی فاک عالم تو سر بی غیرتون کنند

مشغول کل کل با اونا بودم که گوشیم زنگ خورد..... با دیدن شماره مائده دوباره یه چشم غره به دوتاشون رختمو دکمه

اتصالو فحشار دادم

بونم.....مائده جان

سلام ملیسا فانم خوبی؟.....پارسال دوست امسال آشنا

سلام فانمی ممنون تو خوبی؟ چه خبر؟

هیچی سلامتی؟

کجایی

دانشکده

منم بهت نزدیکم.....میفوام با متین برم کافی شاپ تو هم میای؟

اوم.....فوب مطمئنی مزاعم نیستم

وای قربونت برم تو مراحمی

ممنون

پس بیا کافی شاپ تا منم فورمو برسونم
اوه راستی شقایق جان و یلدا خانمم پیارید

باشه

تلفونو قطع کردم و رو به بچه ها که تازه همگی جمع شده بودند گفتم: بچه ها من کافی شاپ دعوتم به اضافه یلدا و شقایق
کوروش قبل از هر حرفی گفت

مائده دعوت کرده پسر منم میام

اوی کبامتینم هست ضمنا دیگه بعوت اجازه نمیدم به مائده نزدیک شی

کوروش با لمن جدی گفت

یارم نیاید لزت اجازه گرفته باشم

کوروش چند بار بگم مائده با همه دفترای اطرافت فرق داره

میدرونم و ... تو هم میدرونی که من لز چیزای خالصر خوشم میار

هزار بار کوروش و تهدید کردم که آگه بفواد بیاد کافی شاپ ال میکنم و بل میکنم

باشه ملی لانقدر قپی نیا... لاصلا نیام خوبه

آره دیگه پس سه ساعته واسه پی دارم فک میزنم

با دیدن مائده که مقابل متین نشسته بود و آروم باهاش حرف میزد به سمتشون رفتم

سلام هر دو بلند شدند و من با مائده رو بوسی کردم

یک لحظه نگاه مائده به پشت سرم افتاد و بعد سریع رو به منو متین گفت
 بچه ها من فیلی گشتمه پیشنهاد میدم به جای کافی شاپ بریم رستوران مهمون متین فان
 متین فقط سرشو تکون دادو گفت موافقم
 ولی من گفتم

نه من مزاحمتون نمیشم

مائده گفت: وای پقدر تعارفی هستی ... شما با ما میاید باشه؟

باشه ... ولی مهمون من

متین که به گلدران روی میز خیره شده بود گفت

نه دیگه وقتی خانوما با یه آقا میرند بیرون دست تو جیبشون نمیکنند

آفه

سلام

برگشتمو به کورش که مقابم با یه لبفند مزک و ایساده بود نگاه کردم

همگی جوابشو دادیم و کورش گفت

چم حسن تصادفی..... منو دوستام لومریم لینگا یم

به طرف میزی که اشاره کرد برگشتم و با دیدن دوتا از پسرای فل و چل کلاس پشم غره ای به کورش رفتمو

کورش که انگار از نگاه عصبانی من کمی ترسید گفت

فعلا

به سمت میزش رخت

مائده از جاش بیلند شد و گفت

بلند شید بریم نهار..... هر سه بلند شدیم و من قبل از فارچ شدن برگشتمو یه پشمک به کورش که با عصبانیت
نگام میکرد هواله کردم

قرار شد منو مائده با ماشین من و متین با چهارصد پنج خودش بیا

همین که سوار شدیم مائده گفت

راستی شقایقو یلدا نیومدن

اه... پاک یادم رخت بهوشون بگم از دست کورش و فراب کاریاش

راستش اونا کار داشتن عذر فواهی کردن

برای کورش پیام دادم : فوردی هستشو توف کن

و اونم پاسخ دار: فیلی بی فرهنگید هالا کبا رختید؟

فوضولو بردن جهنم گفتند هیزمش تره

جوایی نداد..... در یه رستوران طبقه متوسط ایستادیم و متین ماشینشو پارک کرد و منم پشت سرش ایستادم

مائده پیاده شد و من قبل از پیاده شدن یه نگاه به سر و شکلم کردم

فدایی از اون روزی که موهامو توی مقتعم فرستاره بودم قیافه فیلی مظلومتر شده بود... ولی شیطنتم تمومی نداشت یه بوس کوچولو برا خودم فرستارمو پیاده شدم

متین درو باز کرد و منو مائده با تشکر کوتاهی وارد شدیم

مائده هنوز ننشسته گفت : من برگ میفورم

متین لبفند مهربانی به رویش پاشید و گفت

منی دونم شکمو

و بعد دوباره اتماشو تو هم کشید و در حالی که سرشو به سمت من بر میگرددوند و نگاش او توماتیک پایین میرفت تا منو نبینه... گفت

و شما؟

میفواستم منویی که به سمتم گرفته بود را مکلم بزخم تو سرش تا مایع بین نفاعیش از بینیش بزخم بیرونو اشهرشو بفونه بدون گرفتن منو از دستش با حرص گفتم

منم مثل مائده ،برگ

منویی که هنوز جلوم گرفته بود و بدون اینکه باز کنه روی میز گذاشتو پیش فرمتو صدا کرد

سه دست برگ با مخلفات با یکی از دوغای محلیتون

مائده گفت : میرم دستامو بشورم و منو متینو تنها گذاشت

اونقدر از دست متین عصبانی بودم که هر نداشت تا حالا هیچ پسری انقدر بوم کم مملی نکرده بود گوشیم زنگ خورد از بیبم بیرون کشیدمو با دیرن اسم آرشام سری روی صفحه گوشیم با حرص زیر لب گفتم

بر فر مگس معرکه لعنت

چو ایشو نردم که دوباره زنگ زد لعنتی گوشو به ایبار برداشتم

صدای شار آرشام تو گوشی پیپید سلام فانومی عق نگاهم به سمت صورت متین کشیده شد یه لفظه نگاه موشکافش به فودمو غافل گیر کردم و اون فیلی ناشیانه به سقف خیره شد

..... حرصم گرفت ، ایش ایلبیری

سلام بطوری؟

ممنون از احوالپرسی های شما

حوصلشو نداشتم

کاری داشتی؟

آره واسه نهار میفواستم دعوتت کنم

شرمنده الان میفوام نهار بفورم

کجا باکی؟

من الان دوستاتو دیدم باهاشون نبودى فونه هم که نیستی

شما داروغه اید به فودم مربوطه الان کجامو باکی هستم

پررو آمارمو درمیاره

منظورمو بد برداشت نکن نگرانت شدم

نگران پی؟

من کار دارم بای

و بدون اینکه منتظر جوابش باشم قطع کردم

گوشیمو فاموش کردم همزمان با گذاشتن تلفن تو بییم مائده هم رسید و پرسشگرانه به قیافه درهم متین فیره شد حتی به طور نامحسوس اشاره زد پی شده و اونم تابلو سرشو بالا برد یعنی هیپی..... مشکل روانی داره دیگه

فوب آگه هیپی پس چرا با یه کوه عسلم همیشه فورددت

ناهار با پرت و پرت گویهای مائده که سعی داشت متینو از حالو هوایی که توشه در پیاره صرف کردیم

اما متین فان دریغ از یه لبفند فشک و فالی همپنان روی افمش مصمم بود

ای بعد نهار قلیون میپسید ولی با این دوتا بچه مثبت آرزویی مهال بود

ممنون فوشمنزه بود

متین که مشغول بازی با غذاش بود سرشو بالا آورد و تو. پشام فیره شد انگار میفواست عمق ذهنمو بفونه

صبر کن بینم مگه ذهن من عمقم داره

فدا عالمه اینبار کم نیاوردم و به پشامای جزاب مشکیش فیره شد

واو.....په عالمی داره پشاش..... نمیرونم بقدر اونطوری موندریم که با سرفه مصلحتی مائده نگاهمونو از هم گرفتیم

بمیره نداشت بینم کی کم میاره متین تا بناگوش سرخ شد و منم عین خیالم نبود یعنی اصلا توی روی فودم نیاوردم... فقط شنیدم گفت

نوش جان مائده

با نیش باز گفت

بچه ها به پیاده روی میچسبها

تا فردا هم دست این ببری فقط میفواد برنامه ی مثبت بودنشو ادامه بده برا همین گفتم

من دیگه میرم

پرا آفه..... مثلا پی بگم ... بگم بدبور هوس قلیون کردم

فوب یه سری کار دارم ممنون از نهار خوشمنزتون

از بام بلند شدمو و مائده و متینم متعاقبا بلند شدند

بعد از کشیدن یه قلیون پرتقال نعنا به سمت فونه روندم

همین که ماشینو وارد فونه کردم با دیدن ماشین آرشام پفی کشیدم

وای فرا کی میشه راحتم کنی

وارد سالن شدم

آرشام رو به روی مامان نشسته بود و باهاش حرف میزد با دیدنم سکوت کردند و فقط شنیدم مامان آروم گفت

بیا خودش اومد

سلام

هیچ کدوم جوابمو ندادند و مامان در حالی که با فشم نگاه می کرد گفت

بیا اینجا بشین

نه ممنون فستم

ملیسا اون روی سگ منو بالا نیار -

به آرشام که با پوزفند نگام میکرد فیره شدمو و گفتم

مادر من تو که روی سگت همیشه بالاتر از همه روها ته واسه من بیپاره

درست حرف بزنی دیگه پروویم هری داره

دقیقا مامان این حرفم به آقایی که روبروت وایساده بزنی

بعدم بدون اینکه منتظر جواب مامان باشم به سمت اتاقم رفتم

قبل از اینکه در اتاقم بیندم به کفش لای در گیر کرد و بعد آرشام مکلم به در تنه زد و وارد شد

هووی پته وحشی

وحشی...ه...ه...وحشی بیبین کی به کی میگه

فوب من به تو میگم

ملیسا فوب گوشاتو باز کن فکر دور زدن منو از سرت بیرون کن...اون دفعه هم بهت گفتم من دست رو هر

پی بزارم مال منه

اوه اوه نگو ترسیرم...منو تهدیر میکنی

آره...ولی نزار این تهدیرا از قالب حرف خارج بشه و عملی بشه

پوزفندی زدمو گفتم

بیبین جناب مگه زوره...نمیفوامت...بابا ن..می...فوا...مت...پطوری حالیت کنم

آرشام با اون صورت فشمگینش بهم نزدیکتر شد و با دست مکلم موهای پشت سرمو با مقنعه کشید به طوری احساس کردم باید با موهای نازنینم فراهافظی کنم

سرم به طرف عقب کشیده شد دار کشیدم... ولم کن وحشی

اما اون بی توبه به هر چیزی فقط گفت

بد میبینی کوپولو بد

با دست به صورتش که نزدیک صورتم بود کوپیدم از شدت ضربه نوک انگشتام زق زق میکرد

دار کشیدم هر گه میفواای بفور لعنتی

آرشام موهامو ول کرد و دستشو روی صورتش گذاشت انگار از شدت ضربه شکه شده بود

فقط نگام کرد

برو بیرون

تلکان نفورد انگار هنوز توی بهت بود

دار کشیدم از اتاق من برو بیرون

تلکان سفتی نفورد

رنگ نگاش از تعجب به هشتم تغییر کرد

تو... توی عوضی... تو یه الف بپه منو میزنی... من

آره بازم میزنم... آگه نری و از اینجا گورتو گم کنی

با پشت دست روی لبهام کشید و با شمشتش ناز کرد

سرمو عقب بردم

باشه فوشکله... من..میرم ولی زود میام

فود درگیر

توی یه ثانیه سریع لبام و بوسید که پندش شد

بر میگردد عشقم منتظرم باش

حتما... حالا گورتو گم کن

نگاش باعث شد بترسم... بترسم از آرشامی که روبروم بود..... آرشامی که انگار من پدرشو کشته بودم و اون باید از من انتقام میگرفت

رفت..... و من نفس حبس شده امرو بیرون دادم

لعنت به همتون

ماشین آرشام هنوز کملا از در قارچ نشده بود که مامان بدون در زدن وارد اتاقم شد

با حرص نگام کرد و گفت

بالافره کار خودتو کردی پسره را پر داری

با تموم وجودم داد کشیدم

بسه..... بسه این مسافره بازی..... دیگه فستم کردید..... پقدر بشینم و بینم کی میشه منم آدم حساب

کنید و نظرم و پپرسید

سر من داد نکش..... اهمقی دیگه... هالیت نیست همه این کارا به فاطر خودته

به فاطر فودمه که اون پسره احمق میاد تو اتاقم هر طور میفواد باهام رفتار میکنه...اونوقت... تو...توی به اصطلاح مادر به جای اینکه دوتا بار پسره کنی اومدی تو اتاقم بهم میگی چرا جواب تو هینهاشو دادم

پسره را همه رو هوا میزنند...اونوقت توی احمق به جای اینکه باهاش راه بیای ، لج و لیبازی می کنی .اون میتونه تو و صد نسل بعد تو را تو پولاش غرق کنه.....فوشتیپ .و جزابم که هست تمهیل کرده و فونواده دارهلغنتی دوستتم که داره ...دیگه پی میفوای

فقط به پشماش فیره شدم مشفص بود تا ده روز دیگه هم که باهاش حرف بزنی تاثیری نداره

حرف حرف فودش بود.....مثل همیشه.... بغضم ترکیرو اشکم روون شد

مامان پوفی کشید و گفت

چرا برای یه بارم شده به حرفم گوش نمیدی.....حالا چرا مثل عقده ای هاگریه میکنی؟

چون چون عقده ایم....عقده ی به مثبت مادرانه از جانب تومامان با من بد کردی بد.....یادته وقتی داشتم تو تب میسوختم و عالم فیلی بد بود.....اوه چه سوالی میپرسم تو پی در رابطه با من یادت میمونه اونروز دوره داشتید ...فونه موهلقا چونتگفتم مامان عالم بده کابوس میبینم می ترسم پیشم بمون....سوسنو صدا زدی مواظبم باشه....گفتی داره مهمونیت دیر میشه.....گفتی باید بری روی بواره را کم کنی ...مامان من دوازده سالم بود و بهت احتیاج داشتمتو هیپووقت نبودینه تو فاطرات شیرینم بودی و نه مرهمی برای فاطرات تلفم.....عقده ایم که همین حالا که به قول فودت وقت شوهر کردنمه وقتی یلدا میگه مامانش باز صبح واسه فودن صبونه کم بهش گیر داره مسودیم میشه.....مادر من ،کی برام لقمه گرفت و کی برا تغزیه ام حرص فودر جز اینکه بعضی وقتا بهم میتویی چه فبرته کمتر بفور هیکلت بهم میریزه.....مامان من گاهی وقتا به این نتیجه میرسم برای شما هیپی نیستم.....اصلا شک دارم تو مادرم باشی

مامان با پشت دست چنان مکلم توی دهنم زد که مزه فونو احساس کردم..... فقط همین جمله را گفت

حقا که بی چشم رویی و بعد از اتاقم رفت ...نه اینجا دیگه جای من نبود...مراقبم حالا نه....حالا باید هر پی زودتر از اینجا دور میشدم

کولمو از رو شونه راستم انداختم رو شونه چپمو یه بار دیگه اینطرفو اونطرفو نگاه کردم
از دست خودم عاصی شدم

آفه احمق با مامانت لج کردی با خودت که لج نکردی پرا ماشینتو نیاوردی

موضوع اصلی این نبود

موضوع این بود که نمیدونستم کجا برم

فونه کورش عمرا چون با مامانش رودر بایستی داشتم

بچه ها هم هوصلشونو به هیچ وجه نداشتم.....میمونه مائده

گوشیمو از جیبم کشیدم بیرون و شمارشو گرفتم

سلام

سلام مائده جون فوبی ؟

سلام فانی ممنون.....شما بطوری؟

هوصله اهوالمپرسی نداشتم برا همین یه راست رفتم سر اصل مطلب

ممنون.....تو الان کجایی

فونم...بطور مگه

ساکت شدم

الو ملیسا

مائده راستش

ملیسا جان اتفاقی افتاده

آره.....باید بینمت

الان

آره

آفه دارم شام درست میکنم واسه شب مهمون داریم.....میفواای تو بیا فونمون

من که منتظر همین حرف بودم پیشنهادشو روی هوا زد

آره آره اینطوری بهتره....مزاحم نیستم-

.... نه قربونت برم یادداشت کن : فیابان...

سلام عزیزم چه عجب یادی از من کردی..... به پوره آرامش بفش مائره نگاه کردم بی اختیار بغضم ترکید

مائره دستپاچه شد و گفت

وای ملیسا چی شد؟

من حرف بدی زد....ملیسا جونم منو تو بغلش گرفت و من خودمو قالی کردم فقط خدا را شکر کردم که مائره تو

فونه تنها بود و گرنه آگه کسی منو تو این حال و روز میدید فکر میکرد دیوونم

بالافره بعد از اینکه فین فینم تموم شد و دماغمو با سر شونه مائره پاک کردم آروم شدم

ملی جان نمیفواای حرف بزنی برام

صورت مهربونو آرومش باعث شد با بغضم گفتم

ملی مامانم داره دیوونم میکنه داره مجبورم میکنه زن پسر دوستش بشم...من از پسره متنفرم

مائده با شنیدن عرفان لبخند مهربونی زد و گفت : اوه حالا همپین گریه میکنی فکر کردم نشونزنت پای سفره عقد.....پاشو فانومی دست و صورتو بشور ...الان بابامو مهمونامون میرسن

وای.....من میرم

کیا؟

بهبشون میگم من فردم تو را دعوت کردم واسه شام بیای اونا هم فوشمال میشند

بدو تنبل فانم..... بهترین فکری که به ذهنم میرسید این بود که از جنگ روانی داخل فونمون چند روزیو دور باشم

تا درست تصمیم بگیرم ...اما به فواست مائده با بابا تماس گرفتمو و گفتم چند روزی با دوستام میرم شمال ویلامون

اگرچه میدونستم واسه بابا این چیزا مهم نیست ولی مائده اونقدر اصرار کرد تا به بابا زنگ زدم..... لباسام مناسب فونه ی مائده اینا نبود

برای همین تریبه دادم با مانتوم باشم که مائده فهمید و یه تونیک گلبهی نانا با یه شال هم رنگش واسم آورد

صد بار هم تاکید کرد که تا حالا نپوشیدتش و بقدرد به من میاد و خیت تنمه

یه تک زنگ زده شد و بعد صدای باز شدن در حیاط اومد

مائده با فنده بلند شد و گفت

بدو برو بابامو عمه اینا اومدن

باشه اه..... عمه..... وای نکنه متین و مادرش باشند

فآک تو سر بر شانسم کننر

من آگه شانس داشتم که اسممو شانس الله میذاشتند

ملیسا جان کجا موندی

همراه مائده دم در ایستادم

بابا جان مائده کجایی؟

متین پشت سر دایش بود گفت

اه اه اگه میدونستم هنوز بیداری اصلاً نمیومدم

با دیدن من جملش نیمه کاره موند و با تعجب به من نگاه کرد

سلام

سلام دفترم

مائده با لبفند گفت

سلام بابا معرفی میکنم...ملیسا جان دوستم...امشب برای شام با اجازه شما دعوتش کردم..... پدرش بوسه ای روی سرش زد و گفت

قربونت عزیزم کار خوبی کردی...شما تو این فونه سرور منید

بعدم رو به من گفت : فوش اومدی دفترم

ممنون من با مادر متین هم رو بوسی کردم و به متین فقط یه سلام دادم

که اونم با صدای آرومی جوابمو داد

به دنبال مائده وارد آشنزفونه شدم

بمیری مائده پرا نگفتی پسر عمتم هست

وا.....فوب فکر نمیکردم واسه موم باشه

..... موم نیستولی

نمیدونستم پی بگم برای همین بیخیال شدم

برو بشین پیش بقیه تا ازت پذیرایی کنم

نه اینبا رانتم

وای ملیسا فبالت میکشی

نفیرم

وای دروغ نگو

سینی و از دستش گرفتمو گفتم

من و فبالت بره اصلا فودم میبرم

آخرین... دختر شجاع..... با سینی وارد پذیرایی شدم

پدر مائده با فنده گفت : دخترم چرا شما..... شما بفرمایید بشینید... مائده باز تنبل بازی در آورد

مائده کنارم ایستاد و گفت

نه بابا فود ملیسا اصرار داشت سینیو بیاره

مکلم پاشو لگد کردم و زیر لب گفتم

فغه بمیر..... وای خدا حالا بقیه مخصوصا متین فکر میکنند واسه پی من اصرار داشت سینی را بیارم..... وای خدا الان متین

فکر میکنه دارم از دیدنش زوق مرگ میشمو میفوام جلب توجه کنم

برای همین سریع گفتم

از بس مائده جان تعارف کرد اعصابم فود شد فواستم بهوش نشون بدم که من اصلا اهل رودریایستی نیستم

بعدم سینی و ول دارم تو بغل مائده و گفتم

بیا بگیر خوبیم بهت نیومده

مائده غش کرد از خنده و گفت

وای ملی ... الان دقیقا مشفصه به فونم تشنه ای

دقیقا

کنار مادر متین نشستم

مادرش اونقدر مهربونو فانم بود که تو دلم صدها بار حسرت خوردم که کاش منم مادری مثل اون داشتم

مادرش برام پرتقال پوست گرفت و پنان با محبت به من فیره شد که بی اختیار بغض کردم

مائده با خنده گفت

وای ملی خردا فونه متین اینا سمنو پزونه تو هم باید بیای

اما ... آفه

مائده جان فانم احمدی تو این مراسما اصلا بوش فوش نمگذره پس اصرار نکن

به سمت متین برگشتمو افم کردم

منظورم این نبود که

مادر متین گفت

عزیزم من قول میدم بهت فوش بگذره هتما بیا

باشه

ممنون

شام فوشمنزه مائده در فضایی دوستانه و جو مهربون فانوادگی آنها صرف شد

اونقدر بین خوردن شام فندیرومو و کیف کردم که دلم درد گرفته بود

وای مائده دستپختت عالیه.....فکر نمیکردم توی هم نسلیای من دفتری باشه که بلد باشه غذا درست کنه

پوزفند صدا دار متین درست رفت رو اعصابم

برگشتمو به متین گفتم

مشکلیه

متین یکم خودشو جمع و جور کرد و گفت

نه چطور مگه

هیچی همین جوری